

ویژگی های چپ «سوسیالیست» ایران در شرایط سلطه ارتجاع مذهبی و سیادت جهانی لیبرالیسم نو

ب . کیوان

مطلبی که در زیر از نظر خوانندگان عزیز می گذرد، مصاحبه ای است که در بهار سال گذشته از نگارنده آن (ب . کیوان) بعمل آمد و قرار بود در یکی از نشریه های داخل کشور بچاپ برسد. اما نخست بدلیل نامساعد بودن جو سیاسی کشور و سپس بعلت وقفه در انتشار آن نشریه چاپ آن ممکن نگردید. اکنون نظر به وجود پاره ای نکته ها در این مصاحبه برای بحث و تامل پیرامون ویژگی چپ « سوسیالیست » در شرایط کنونی مبارزه و تدارک فلسفه سیاسی آن چاپ این مطلب را در این نشریه مناسب دانسته ایم .

س - بنظر شما ریشه های شکل گیری تفکر چپ مستقل در ایران در حوزه های سیاسی و فرهنگی چیست ؟

ج - وقتی از چپ و کارکردهای آن در جامعه ایران سخن بمیان می آید، بنا به فهم عموم خود بخود فعالیت سازمانها و حزب های سیاسی مربوط به جنبش سوسیالیستی به ذهن متبادر می گردد؛ اما در حقیقت «چپ» مفهومی عام دارد که از چپ سوسیالیستی فراتر می رود.

نگاهی شتابان به جنبش های سیاسی و اجتماعی میهن ما از دوران مشروطیت به این سو نشان می دهد که چپ در مفهوم عام در قالب طیف ها ، نام ها ، سازمانها و حزب های گوناگون به سه گروه عمده «چپ سوسیالیست» ، چپ ملی و مذهبی تقسیم می شود. بدیهی است که هر یک از این سه گروه صرفنظر از گرایش ها و ممیزه های کلی دارای ویژگی هایی هستند که جای بحث آنها اینجا نیست .

اما در خصوص « ریشه های شکل گیری تفکر چپ مستقل در ایران در حوزه های سیاسی و فرهنگی » مطلب باید دور از جنجال و سطحی نگری مألوف که صحیح و سقیم را متمایز نمی کند بررسی گردد. بنابراین نخست باید دید که چه چیز طرح چنین سوالی را ایجاب کرده است . اگر از غوغاهای جاری در این زمینه که به واقع نگری و نگرش جنبه های مثبت و ماندگار و آموزنده لطمه می زند و کنه حقیقت را مخدوش می سازد، بگذریم ، باید گفت که این پرسش قبل از هر چیز از بخشی از کارکردهای چپ در زمینه سیاسی و ایدئولوژیک سرچشمه می گیرد.

واقعیت این است که چپ سنتی در ایران بعلت جوان بودن این جنبش و نداشتن کادر آزموده و موجود نبودن پیشینه کار مستقل نظری و فرهنگی در عرصه فلسفه و سیاست و اقتصادسیاسی در روند تدارک مبانی نظری و سیاسی فعالیت خود مانند دیگر گردانهای چپ در کشورهای آسیایی، آمریکای لاتین و آفریقا مجذوب مارکسیسم - لنینیسم ساخته و پرداخته استالین و دستگاه دیوان سالار حزب کمونیست اتحاد شوروی گردید و آن را بی کم و کاست بعنوان ایدئولوژی خدشه ناپذیر انتخاب نمود. این ایدئولوژی در برخورد به مقوله هایی چون ناسیونالیسم ، انترناسیونالیسم ، آزادی و دموکراسی ، ملت و دولت ، مبارزه طبقاتی ، اقتصاد و سیاست ، فلسفه و جهان بینی حاوی تعبیرهای نادرست و متضادی است که طبیعتا نمی توانست با واقعیت زندگی در کشورهای مختلف جهان اعم از شمال و جنوب همخوانی داشته باشد. به همین دلیل اغلب حزب های کمونیست که بی چون و چرا و تامل از سرمشق ایدئولوژی حزب کمونیست شوروی پیروی کردند، علیرغم فداکاریهای بی دریغ و شورانگیز رزمندگان آرمان خواه خود در راه آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی و پیشتازی در مبارزه با استبداد و استثمار و بی عدالتی با ناکامی روبرو شدند. از میان آنها تنها حزب هایی مانند حزب کمونیست ایتالیا،

فرانسه ، چین ، ویتنام، هند، آفریقای جنوبی و غیره که به تمامی یا کم و بیش از این ایدئولوژی دگماتیک فاصله گرفتند و در حقیقت آن را جوابگوی انبوه مساله های ملی و جهانی نمی دانستند از اعتبار و حیثیت توده ای در میان مردم برخوردار شدند.

چپ سنتی حزب کمونیست شوروی را حزب مادر می شناخت و در این ارتباط مفهوم انترناسیونالیسم را در دفاع بی قید و شرط از سیاست های شوروی خلاصه می نمود؛ بدیهی است که با چنین درک معیوب و نادرستی از انترناسیونالیسم ، مصالح و منافع ملی این یا آن کشور در موقعیت های حساس در برابر آن رنگ می باخت . براین اساس هر جا که منافع ملی کشورها با « انترناسیونالیسم شوروی » در تضاد بود، اولی بشفق دومی قربانی می شد.

چپ سنتی در برخورد به ناسیونالیسم نیز دچار تزلزل بود و آن را در هر شکل و قالب مردود و بی اعتبار می دانست . تنش هایی که از دیرباز در کشورهای مختلف جهان میان چپ سنتی و نیروهای ملی ترقیخواه وجود داشت از یک سو ناشی از برداشت نادرست از مفهوم ناسیونالیسم بود. مثلا هنگامی که استالین در کنگره نوزدهم حزب کمونیست شوروی اعلام کرده بود: «بورژوازی ملی پرچم آزادی و استقلال را بزیر افکنده و اکنون تنها طبقه کارگر است که باید آن را برافرازد»، شکاف عمیقی میان چپ سنتی و نیروهای ترقیخواه ملی در کشورهای مختلف ایجاد کرد. در واقع چپ سنتی این فرمول کاذب را بی کنکاش و ارزشیابی مستقل بکار گرفت و آن را راهنمای عمل قرار داد. از آن هنگام واژه «ناسیونالیسم» در فرهنگ سیاسی چپ سنتی به جبهه مخالف واگذاشته شد و گویی میان ناسیونالیسم ها : ناسیونالیسم الیگارش سلطنتی ، ناسیونالیسم بورژوازی بزرگ و دلال و ناسیونالیسم بورژوازی ملی و دمکرات مرزبندی دقیقی وجود ندارد. و این در حالیست که توده های مردم و همه نیروهای دمکراتیک و ترقیخواه جامعه عملا بر محور ناسیونالیسم مردمی و اجتماعی علیه امپریالیسم و استعمار و پایگاه داخلی آن مبارزه کرده اند. روشن نبودن مفهوم چند وجهی انترناسیونالیسم در فرهنگ سیاسی چپ سنتی دشواریهای عملی جدی و فراوانی در زمینه اتحاد نیروهای ملی دمکرات آفرید.

به اختصار یادآور می شود که مفهوم عام ملی در مقایسه با ناسیونالیسم طبقه های ممتاز و سلطه گر تفاوت اساسی دارد و دارای دو وجه است : یکی وجه خارجی که با سلطه جویی امپریالیسم سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی و نظامی مقابله می کند و هدف از آن رهایی از وضعیت اسارت بار پیرامونی بودن و پایان دادن به بی عدالتی و نابرابری و دیگر شکل های ستم و دیگری وجه مردمی آن است .

بنابراین ، در این مفهوم عام ، ملی به معنای یکپارچگی مردم - ملت است و در هیچ زمینه با ناسیونالیسم های افراطی و ارتجاعی سازگاری ندارد. ملی در این شکل مرحله ای از روند تاریخی را نشان می دهدو به یک اندازه با رشد نیروهای مولد و روند اجتماعی شدن یعنی با رابطه انسان - طبیعت و انسان - انسان و جامعه فرهنگی محصول آن پیوند تنگاتنگ دارد. براین اساس نگرش جدیدی در زمینه ملی مطرح می گردد که هیچ وجه تشابه با ناسیونالیسم افراطی ندارد.

موضوع ملی در گذشته مانع جدی برای ساختمان سوسیالیسم در مقیاس جهان شناخته شده بود و روی این اصل طبقه و ملت متضاد بنظر می رسید. اما امروز این پیوند آحاد ملت (مردم- ملت) در مقابله با سلطه لیبرالیسم نو در عرصه سیاست داخلی و خارجی امری راهبردی و حیاتی است .

هرچند مارکس و انگلس در تحلیل مساله ایرلندیونند ملی و اجتماعی را پیش بینی کرده بودند، اما گرامشی نخستین کسی است که این دو را بهم پیوند داد. از نظر او موضوع ملی عبارت از « اکثریت موجودهای انسانی » یعنی مردم است و از این قرار ملی ابزار ساده سلطه یک طبقه نیست ، بلکه محصول یک ترکیب هژمونیک است که ایدئولوژی و فرهنگ در آن نقش مهم و اساسی ایفا می کند. در این میان روشنفکران به مثابه «عاملان هژمونی» یعنی تامین کننده سرکردگی ایدئولوژی و فرهنگ جایگاه اساسی دارند.

با اینهمه ، هر چند یک ملت یک جامعه فرهنگی است ، اما مبتنی بر یک ساختار تولیدی است که آن را ممکن می گرداند. برای پایداری و حفظ این جامعه فرهنگی استفاده از همه امکانات ملی و منطقه ای برای بیرون آمدن از وضع پیرامونی و تامین زندگی انسانی برای شهروندان برپایه دستاوردهای انقلاب علمی و فنی ضرورت دارد.

کوتاه سخن آنچه امروز بیش از هر وقت در میهن ما به وجود گوهر جامعه سالارانه (سوسیالیستی) در کارپایه و فلسفه سیاسی چپ

قوت می بخشد، از دو خاستگاه ملی و طبقاتی سرچشمه می گیرد. این دو خاستگاه که در ناسیونالیسم اجتماعی با هم پیوند می یابند از یک سو نمایشگر مقابله با سرمایه جهانی است که برای کمپرادوری کردن مرحله جدید کشور ما تلاش می ورزد و براین اساس خصلت ملی مبارزه چپ جدید در همه عرصه ها برجستگی می یابد و از سوی دیگر اتحاد ناگزیر طبقاتی همه زحمتکشان و ستمدیدگان را در دفاع از حقوق اجتماعی خویش در برابر طبقه های هم سو و هم سودا با سرمایه جهانی به نمایش می گذارد.

افزون بر این دیگر مقوله های سیاسی، اجتماعی و فلسفی و اقتصادی که در بالا به برخی از آنها اشاره شد، دچار همین نارساییها و محدودیت ها است که البته توضیح یکایک آنها در چارچوب این پرسمان ممکن نیست و باید در فرصت دیگر به آنها پرداخت.

س - لطفا نظر خود را در مورد زمینه های اصلی بازنگری در دیدگاه چپ توضیح دهید.

ج - کانت و پس از او مارکس هر یک به سبک خود شیوه نقد را برای گشودن راه و رسیدن به اندیشه های فراسوی مقوله های از پیش تعریف شده اختیار کردند. کانت فلسفه پیش از خود را نقد کرد و مارکس بر اساس آن فلسفه نظری تا زمان خود را زیر و رو کرد و به موهبت آن اقتصاد سرمایه داری و دستگاه فکری و فلسفی آن را به نقد کشید. از اینرو، نقد اساس کار هر پژوهشگر اجتماعی و علمی برای راهیابی و رهجویی در هر پژوهش است. البته چپ همواره کوشیده است این اصل راهنمای مارکس را در نقد دنیای واقعی بکار بندد، اما با وفادار ماندن به شکلواره دکماتیک مارکسیسم - لنینیسم استالینی بعنوان ایدئولوژی پایدار که در آن مقوله های سیاسی، فلسفی، اجتماعی و اقتصادی یکبار برای همیشه تعریف شده اند، از درک تحول اوضاع و نوآفرینی های اندیشگی باز مانده است. نگاهی اجمالی به وضعیت اکثریت حزب های کمونیست سنتی در جهان نشان می دهد که بی کم و کاست رونویس یکدیگرند و انگار در فضای اجتماعی و جغرافیا- سیاسی واحدی فعالیت دارند.

ضرورت بازنگری بنیادی دیدگاههای چپ در دنیای امروز بویژه پس از فروپاشی مبانی ایدئولوژیک مارکسیسم - لنینیسم استالینی از این وضعیت مایه می گیرد.

چپ سنتی یک میراث ارزشمند و ماندگار و یک تجربه عبرت آموز از خود باقی گذاشته است.

چپ سوسیالیست ایران نخستین سازمان سیاسی است که تشکل نوین سیاسی شهروندان را بر پایه یک برنامه منسجم اجتماعی و سیاسی در دفاع از حقوق زنان، کارگران، دهقانان و دیگر زحمتکشان شهر و ده و بطور کلی مردم ستمدیده بنیان نهاد. نگاهی به فهرست برنامه حزب کمونیست ایران که حدود ۸۰ سال پیش در جریان فعالیت خود برنامه مدونی در ژرفای رکود قرون وسطایی و سلطه استبداد خونین رضاخانی به جامعه ایران ارائه کرد، گواه بر این امر است. زبده ترین شعارهای برنامه ای این حزب که مظهر نوزایی عمیق فکری و پیش درآمد شکل گیری فلسفه جدید سیاسی در فعالیت اجتماعی آن روز ایران بود، از این قرار است:

« اصلاح ارضی، ایجاد تعاونی های مصرف و تولید، ایجاد بانک های تعاونی، تشکیل اتحادیه در هر یک از رشته های تولیدی، ایجاد اتحادیه کارگران و کارمندان دولت، اتحادیه مستمندان روستایی، اتحادیه شاگردان پیشه وری شهری، ملی کردن املاک مزروعی بزرگ، واگذاری املاکی که بیش از حد نصاب معینی است به مالکیت کامل دهقانان نیازمند، تامین زمین برای تمام ایلات و عشایر کوچ نشین، تاسیس نوانخانه برای یتیمان و معلولین که قدرت کار را از دست داده اند، پرداخت مدد معاش به تمام پیرمردان و پیرزنان مسن تر از پنجاه سال، تعلیم اجباری و مجانی کودکان اعم از دختر و پسر، تشکیل صندوق تقاعد برای کارگران و دهقانان» و نیز دفاع از حقوق اجتماعی و سیاسی زنان، پرداخت مزد مساوی در برابر کار مساوی (با مردان) به زنان و سازمان دادن تشکل های ویژه زنان.

(۱)

تار و مار شدن سازمانهای چپ در ۱۳۱۰ بدست پلیس رضاخانی مجال نداد که این شعارها در بطن جنبش اجتماعی مردم ایران نیروی بسیج گر خود را به آزمون بگذارد. چپ پس از یک دوره غیبت و تارو مار شدن و تعطیل همه جانبه فعالیت های آن دوباره در دهه ۲۰ پس از فرار رضا خان با تاسیس حزب توده ایران به صحنه آمد و این بار کمی بیش از یک دهه مبارزه علنی و نیمه علنی در متن مبارزه های اجتماعی جای مهمی در تحول جامعه و بسیج افکار عمومی احراز کرد.

چپ در این دوره کوتاه پر تنش نیز در رواج اندیشه سازمان یابی و تشکل حزبی، صنفی و سیاسی مردم پیشاهنگ بود و در تقویت و شکل گیری سندیکاها، اتحادیه های کارگری و دهقانی و کانونهای فرهنگی و هنری کوشش فراوان بعمل آورد و توده های پراکنده و توده وار کارگران، دهقانان، فرهنگیان و کارمندان را بدور سازمانهای خاص صنفی شان متشکل کرد.

بسیج فعال کارگران و زحمتکشان کشور برای تدوین و تصویب اولین قانون کار و بیمه های اجتماعی، مبارزه برای برقراری ۸ ساعت کار در روز و پرداخت اضافه دستمزد بابت هر ساعت کار اضافی، اقدام برای تامین حفاظت کارگران در برابر حوادث ناشی از کار و ممنوعیت بهره کشی از کار کودکان، تلاش برای پرداخت مزد مساوی به زنان در برابر کار مساوی با مردان و اجرای قانون کار در همه موسسه ها و کارگاههای دولتی و غیر دولتی، مبارزه برای دفاع از حقوق سیاسی و اجتماعی زنان به منظور شرکت در انتخابات مجلس و برخورداری از حق انتخاب شدن و انتخاب کردن، کمک به تشکل زنان و فعالیت آزاد آنان در امور سیاسی و اجتماعی، مبارزه برای اصلاحات ارضی، تقسیم زمین میان دهقانان بی زمین و کم زمین، شرکت فعال در مبارزه با بیسوادی، تامین آموزش رایگان برای عموم از دبستان تا دانشگاهها، برقراری بهداشت همگانی و حفظ سلامت مردم از جمله دستاوردهای فکری و عملی ماندگار چپ در این دوره از مبارزه های اجتماعی و سیاسی چپ بشمار می رود.

پیشنهاد چپ در خصوص سه بخشی بودن اقتصاد کشور در یک ترکیب دیالک تیکی بخش دولتی، بخش خصوصی و تعاونی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی بازتاب یافت از جمله ابتکارهایی است که اجرای دقیق و سنجیده و کارشناسانه آن یگانه بدیل واقعی برای بازسازی ناوابسته ایران در برابر جهانی شدن جدید اقتصاد سرمایه داری با اهرم لیبرالیسم نو است.

اما صرفنظر از این جنبه های مثبت چپ سنتی که از حیث تاریخی میراث ماندگاری برای خدمت به جامعه و مردم است، باید به جنبه های عبرت آموز کارکردهای آن نیز توجه داشت که بدون نقد جدی آنها تحول در چپ دستکم برای نقش آفرینی های موثر فکری در وضعیت کنونی جامعه و حفظ اصالت ها و زنده نگاهداشتن خاطره مبارزه ها و فداکاری های مبارزان پاکبخته گذشته ممکن نیست. جنبه های منفی و منسوخ چپ سنتی به دیدگاههای نظری و ساختار تشکیلاتی غیر دمکراتیک آن مربوط می گردد.

چپ سنتی خود را در حصار مارکسیسم - لنینیسم استالینی و دستگاه نظری دکماتیک حزب کمونیست شوروی زندانی کرده بود. این ایدئولوژی نه هیچ شباهتی با مارکسیسم پویا و خلاق و نه با آن بخش از اندیشه های نامیرای مارکس کمترین پیوندی دارد. تعبیر و تعریف این ایدئولوژی در زمینه مقوله های فلسفی و دیالک تیکی و سیاسی جامد و ایستا است. در این سیستم نظری مقوله ها عقیم و قالبی و فارغ از تاثیر دیالک تیکی زمان - مکان است. تجدید نظر در تعریف های سنتی آن ممنوع و مردود است. ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم استالینی از دیالک تیک، فلسفه، اقتصاد و سیاست، هنر و فرهنگ، ملت و دولت، ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم، طبقه و حزب برداشتی مکتبی دارد. از اینرو، معتقدین به آن محکوم به تصلب نظری، جزم گرایی و کلیشه ای اندیشی هستند.

دیالک تیک طبیعت و دیالک تیک ذهن در ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم یکسان انگاشته می شود؛ بنحوی که دومی را روبرداشت بیقواره اولی می داند. دیالک تیک در این دستگاه نظری جنبه حزبی و دستوری دارد و با روشی مکانیکی جای پدیده ها عوض می شود، چنانکه نفی ساده و دستوری سیستم سرمایه داری از صحنه تاریخ و استقرار ضربه انگ سوسیالیسم با استفاده از قانون تضاد و قانون نفی نفی صورت می گیرد. استالین با چنین برداشتی از دیالک تیک فرمان محو کولاک ها در روستاها، دولتی شدن مالکیت های خصوصی در همه شکل های آن و لغو مطلق قانون بازار را صادر کرد. حزب کمونیست شوروی در بازی با دیالک تیک در دوره استالین محو هر نوع تضاد در جامعه و سپس در دوره برژنف بروز تضادها را برای ساختمان سوسیالیسم مفید می دانست. در جهان سوم مبارزه با بورژوازی ملی و دمکرات ناشی از تقلید ناهنجار و کودکانه از قانون نفی نفی و قانون مبارزه اضرار بود. طبیعی است که سرنوشت دیالک تیک دستوری و حزبی چیزی جز بی اعتباری و ابتذال آن نبود.

فلسفه در مارکسیسم - لنینیسم استالینی نقش علم علوم را ایفا می کند و بر این اساس وظیفه خود می داند که «عام ترین و کلی ترین قانون های تکامل جهان مادی و راههای شناخت آن و طریقه های تغییر و تحول انقلابی آن را» بدست دهد. فلسفه که عرصه

آزاداندیشی در زمینه نقد ارزشها و آوردگاه به پرسش کشیدن هستی رابطه گرایانه است ، در این ایدئولوژی به جفت و جور کردن ناهنجار دستاوردهای علمی برای توجیه نظریه های یکسویه حزبی می پردازد و بدین ترتیب فلسفه را به تعطیل کشانده است . در جا زدن و تهی شدن فلسفه در مکتب حزب های کمونیست نتیجه حزبی شدن فلسفه در حصار مارکسیسم - لنینیسم است . بی جهت نیست که حزب های کمونیست از هر نوع نوآوری در فلسفه بازمانده اند. نوآوری ها در فلسفه مارکسیستی مربوط به فعالیت فکری روشنفکران مستقل است .

چپ سنتی از لحاظ ساختار تشکیلاتی دیوان سالار و غیر دمکراتیک است . هر چند در این تشکیلات از سانترالیسم دمکراتیک (تمرکز بر پایه رای اعضا) سخن می رود، اما همانطور که روزا لوکزامبورگ سوسیالیست نامدار آلمانی از همان ابتدای شکل گیری این نوع تشکیلات در روسیه یادآور شده بود، سانترالیسم بر دمکراسی غلبه می کند و کار را به فاجعه می کشاند. تجربه شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی و اکثریت حزب های کمونیست در جهان این پیش بینی را به اثبات رساند. نبود مؤلفه های مهم جامعه مدنی (حزب های سیاسی ، سندیکاها، اتحادیه ها، انجمن های فرهنگی و هنری و کانونهای صنفی مستقل) در کشورهای سوسیالیستی که جامعه را از درون بی خویشتن و تجزیه کرد، نتیجه فقدان دمکراسی در درون و بیرون حزب بوده است . توده های مردم در این کشورها در قدرت سهیم نبودند. یک دستگاه قیم مآب متشکل از نخبگان دیوان سالار حزبی بر همه کس و همه چیز فرمانروایی داشت . به همین جهت ، نولیبرالیسم جهانی تنها با اهرم های سیاسی و اقتصادی و بدون شلیک حتی یک گلوله این کشورها را از پا درآورد. تضعیف و حتی فروپاشی اغلب حزب های کمونیست در جهان از جمله نتیجه فرسودگی مسلکی و تشکیلاتی آنهاست .

اکنون با توجه به وجود بحران در حزب های سیاسی چپ بویژه در جنوب که دارای ساختارهای طبقاتی و اجتماعی متفاوت با کشورهای پیشرفته سرمایه داری هستند، بحث بر سر این است که حزب های برآمده از انترناسیونال دوم (سوسیال دمکرات) و انترناسیونال سوم (حزب های کمونیست) تا چه اندازه پاسخگوی نیازهای جامعه های این کشورها هستند؟

سوسیال دمکراسی محصول شرایط سرمایه داری رویه توسعه اروپا و اوجگیری جنبش کارگری است . طبقه کارگر در این کشورها در سندیکاها و اتحادیه های صنفی خود متشکل بود و وزنه سنگینی را در مبارزه با استثمار و دمکراتیزه کردن حیات جامعه تشکیل می داد. حزب های سوسیال دمکرات با تکیه بر این جنبش دولت رفاه را بر سرمایه داری تحمیل کرد و امتیازهای اجتماعی و سیاسی چشمگیری بنفع زحمتکشان کسب کردند. مهم ترین این امتیازها بنا به تجربه سوسیال دمکراتها (بویژه در سوئد، اطریش و آلمان) عبارتند از اصلاح مالیاتی ، تامین خدمات اجتماعی ، کاهش نابرابری ها، ترقی کلی سطح زندگی طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان و تامین حقوق بیکاری است . اینها ویژگی سوسیالیسم غرب از پس از جنگ دوم جهانی را تشکیل می دهند. سوسیال دمکراسی در مرکز این تحول ها قرار دارد.

پس این نکته لازم به تاکید است که سوسیال دمکراتها موفقیت های نسبی شان را مدیون توسعه سرمایه داری هستند که به آنها امکان داد برگ برنده دولت رفاه را با کامیابی بازی کنند. و البته این در جای خود محدودیت آنها را نشان می دهد. از اینرو، سوسیال دمکراسی با زوال تدریجی عملکرد سرمایه در چارچوب دولت - ملت و پیشرفت بی سابقه سرمایه فراملی نه تنها کارایی خود را حتی در زمینه حفظ امتیازهای دولت رفاه از دست داده ، بلکه بعثت نداشتن بدیل مناسب ، در برابر سیاست نولیبرالیسم جهانی سر تسلیم فرود آورده است . جا دارد در این باره طنز تلخ ویلی برانت سوسیالیست نامدار آلمان را یادآور شویم که در توصیف وضع مشابه سوسیال دمکراتهای آلمان در سال ۱۹۱۹ ، آنها را در حکایت زیر به سگ تهدید کننده تشبیه کرده است :

« در جریان یک سفر مطالعاتی وقتی مقابل در ورودی کارخانه ای رسیدم ، سگی که بزنجیر بسته شده بود، شروع به پارس کردن کرد. او که زنجیرش را می کشید و به این سو و آن سو می جهید، بنظر می رسید که اگر زنجیر پاره شود، مرا پاره پاره خواهد کرد. بالاخره زنجیر پاره شد. سگ باز خیز درشتی برداشت و سپس آرام و متوحش در جای خود میخکوب شد و دیگر پارس نکرد. بنظر می رسد که سوسیال دمکراتها نیز با آنهمه تب و تاب بعثت نداشتن برنامه در هنگام عمل غافلگیر شدند. آنها به خود اعتماد نداشتند و

کمترین اندیشه درباره آنچه که برای شروع کار می بایست انجام داد، نداشتند. آنها نمی دانستند در زمینه آنچه که در آن وقت باید انجام داد چگونه عمل کنند». (۲)

سوسیال دمکراسی در جنوب بدلیل پیرامونی بودن این کشورها، عدم رشد جامعه مدنی، ضعف طبقه کارگر و مهم تر از همه فراهم نبودن شرایط لازم برای چنین ترکیب سیاسی چندان جلوه ای نداشته است. مدل سوسیال دمکراسی که از اروپا به آمریکای لاتین وارد شد و شالوده آن را سوسیالیسم مدیترانه ای تشکیل می دهد، در این قاره دچار بحران شده است. این مدل در نیمه راه میان سرمایه داری فراملی شده و آنچه آن را «دولت رفاه» می نامند، نتوانسته است بدیلی واقعی برای بهبود شرایط زندگی طبقه های مردمی جامعه ارائه کند. در نتیجه هم پیمانی با قدرتهای فراملی و بی اعتنایی به استقلال ملی آمریکای لاتین، عدالت اجتماعی، آزادی فرهنگی و حاکمیت سیاسی بی اعتباری خود را نشان داده است. این مدل در دیگر کشورهای جنوب در حد کلام و اندیشه سیاسی بی محمل در جا زده است.

بدین ترتیب ملاحظه می شود که نه سوسیال دمکراسی و بخصوص نه چپ سنتی که برقراری دیکتاتوری یک طبقه و مسلط گردانیدن یک ایدئولوژی انحصارطلب را بر تمامی جامعه هدف قرار داده، اندیشه سیاسی مناسبی برای شرایط جدید مبارزه ملی و اجتماعی در کشورهای جنوب نیستند.

البته سوسیال دمکراسی و چپ سنتی فراسوی انتقادهای برشمرده میراث گرانبهایی از خود بیادگار گذاشته اند که بی تردید پشتوانه معنوی و فرهنگی معتبری برای چپ امروز در مبارزه با استبداد و ستم و استثمار و تلاش برای برقراری عدالت واقعی اجتماعی و رهایی و صلح بشر بشمار می رود. براین اساس نقد این جریانها نه از موضع تحقیر، بلکه به لحاظ درک و دریافت ضرورتهایی است که شکل های جدید تشکل را ناگزیر می سازد.

پس از اینرو، به شکل گیری «چپ سوم» یا چپ در سیمای امروز نیاز است که بتواند با مؤلفه های سیاسی و فرهنگی جدید خصلت فراگیر پیدا کند و با اندیشه روشن ملی و جامعیت شعارها و عملکردها توجه همه نیروهای ملی، عدالت خواه، استبداد ستیز، دمکرات و آزاد اندیش را جلب کند.

چپ در سیمای امروز خط راهنمای جامعه سالاری (سوسیالیستی) را اساس فلسفه سیاسی خود می داند. مؤلفه های اساسی این خط راهنما دفاع از منافع زحمتکشان پدی و فکری و همه ستمدیدگان شهرها و روستاهاست. در واقع از این دیدگاه خط راهنمای سوسیالیستی بیشتر به عنوان فعالیت های ممکن دگرگون ساز در درون شکلهای گوناگون نوسازی اقتصادی و اجتماعی مطرح است، بنحوی که حق هر کس در ارضای نیازها و رشد استعدادهایش فارغ از هر نوع امتیازهای ناموجه تامین گردد و برابری حقوق هر کس و مسئولیت مشترک آنان در برابر سرنوشت هموعان اساس کار باشد.

سوسیالیسم در این روایت با کسب قدرت از راه قهرآمیز و الغای بخشنامه ای مالکیت خصوصی برقرار نمی گردد. سوسیالیسم در این مفهوم روندی است دراز مدت که در بطن جامعه دمکراتیک جریان می یابد و سرانجام با ترکیب مناسب شرایط عینی و ذهنی سرمایه داری را پشت سر می گذارد. راهها و شیوه های این گذار طولانی نه خودبخود، بلکه بر اساس فعالیت آگاهانه و وقفه ناپذیر اکثریت قاطع توده های مردم صورت می گیرد. سوسیالیسم از دیدگاه چپ بدیل گنجاندن اقتصاد در سیاست است. بدین معنا که سیاست بر اقتصاد فرمانروا گردد.

بنابراین وجود خط راهنمای سوسیالیستی در فلسفه سیاسی چپ بدیل از آنرو ضرورت دارد که امر سوسیالیسم را گام بگام در تجربه روزانه توده های مردم و زحمتکشان مانوس و نهادینه سازد.

البته، دمکراتیزه کردن حیات سیاسی و اقتصادی به توزیع ساده فرآورده ها محدود نمی گردد، بلکه به توزیع دوباره قدرت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی نیز مربوط می گردد. دولتی که این وظیفه را به انجام می رساند «دولت اجتماعی حقوقی» است. این دولت به پشتیبانی و رای آزاد زحمتکشان شهر و روستا و همه ستمدیدگان جامعه، نهادها و تشکل های صنفی و جنبش های اجتماعی مستقل

جامعه مدنی انتخاب می گردد. این دولت با وجود شباهت های صوری با «دولت رفاه» سوسیال دمکرات با آن فرق دارد. زیرا «دولت رفاه» علیرغم دخالت محدود و نسبی در فعالیت های اقتصادی جامعه مدنی بمنظور جلوگیری از ارزش فزایی افسار گسیخته سرمایه به بهای ساقط کردن زحمتکشان به توسعه سرمایه داری تکیه داشت و از اینرو نتوانست به موقع ساز و کار انباشت سرمایه داری را تغییر دهد. و در نتیجه هنگامی که مسئله بازتقسیم با طرز کار محرک تولید «حیوان وحشی» (به گفته هگل) وارد تقابل شد، بیدرنگ آنچه قربانی شدسیاست اجتماعی بود. بنابراین، چون وفاق سوسیال دمکراسی بشیوه خاص خود به ساز و کار سازش تضاد آمیز تبدیل می شود، قادر نیست در برابر طغیان روحیه های حیوانی روند انقیاد که لیبرالیسم نو براه انداخته مقاومت کند. از اینرو لازم می آید که برتری مطلق به توسعه ای داده شود که شایسته دنبال کردن سیاست اجتماعی در آینده است.

چپ امروز در زمینه دمکراسی نیز با «دولت لیبرالی حقوقی» و «دولت رفاه» کپی غرب مرزبندی دقیق دارد. در «دولت لیبرالی حقوقی» و «دولت رفاه» دمکراسی در معنای محدود آن که عبارت از کاربرد تکنیک ساده اتخاذ تصمیم است، مطرح است. اما در «دولت اجتماعی حقوقی» تراز نو که مبتنی بر ترکیب سیاسی و فرهنگی جدید است. مسئله عبارت از حضور فعال دم افزون توده های مردم در تعیین سرنوشت شان است. بنابراین، هدف اساسی چپ امروز بسیج نیروها بمنظور باز کردن فضاهای واقعی مشارکت شهروندی و اجتماعی در تصمیم گیری ها و اجرای این تصمیم گیری ها در همه سطح ها و نیز تامین نظارت کارکنان و نهادهای مردمی و عمومی است.

در حقیقت تقویت و تعمیق دمکراسی مستلزم فرارفت از فعالیت صرفا انتخاباتی به منظور گشایش راه مشارکت شهروندانه در همه زمینه هاست، تا بتوان در پرتو آن رهبری روزمره توده های مردم از پایین تا بالا یعنی از سطح روستایی، محلی و منطقه ای تا ملی را تامین کرد.

این امر قبل از هر چیز نیازمند احیای اخلاق در قلمرو سیاست، حزب ها و در میان سیاستمداران و رابطه تنگناگ و زنده مداوم آنان با افراد و برقراری و بسط کنترل مردمی به مثابه یک شکل اساسی و ناگزیر در امر مشارکت دمکراتیک شهروندانه است.

چپ امروز باید همه توان خود را برای رسوخ چنین چشم انداز روشنی از توسعه همگانی دمکراسی در وجدان جامعه بکار بندد. چپ در سیمای امروز سازمانی است متشکل از زحمتکشان یدی و فکری، پیرامونی شدگان، ستمدیدگان، طبقه های متوسط از هستی ساقط شده، تکنسین ها، روشنفکران و جنبش های جدید اجتماعی که در شکل های مختلف علیه فقر و اسارت و استثمار مبارزه می کنند. این چپ از مفهوم ستمدیده مایه می گیرد و از اینرو به تامین رهبری ستمدیدگان جامعه اعتقاد عمیق دارد و آن را از راه ارتباط دمکراتیک با توده های زحمتکش به ثمر می رساند.

ساختار تشکیلاتی چپ امروز مبتنی بر سیستم مشارکت است و به سیستم نمایندگی نخبگان درون حزب محدود نمی گردد. نخبگان فکری حزب سازندگان اندیشه و طراحان ابتکارها و راههای تازه اند و از لحاظ حقوقی امتیازی بر دیگر اعضا ندارند.

آزادی دیدگاههای ایدئولوژیک و فلسفی آزاداندیشی و گوهر دمکراتیک چپ در سیمای امروز را تشکیل می دهد. این اصل از آنجا مایه می گیرد که حقیقت در انحصار هیچکس نیست. فلسفه سیاسی و اجتماعی حزب از راه بحث ها و تبادل نظر اعضا، گروههای فکری و فراکسیون های متشکل در آن شکل می گیرد و پس از تصویب در نشست های عمومی به صورت یکپارچه به اجرا در می آید.

آماج استراتژیک چپ بدیل بنای جامعه آزاد و دمکراتیک بر اساس عدالت اجتماعی با گوهر سوسیالیستی است. دمکراسی اساس فلسفه سیاسی چپ را تشکیل می دهد. از این دیدگاه دمکراسی سیاسی و اقتصادی از یکدیگر تفکیک ناپذیرند و بالمآل شکلواره واحدی را تشکیل می دهند. حذف هر یک از این دو پایه ارگانیک و بهم پیوسته دمکراسی مورد نظر این چپ، نقض جدی آزادی واقعی انسان و نفی شالوده حاکمیت مردم سالار است. بر این اساس چپ در سیمای امروز در زمینه دمکراسی با دیگر سازمانهای سیاسی اعم از چپ سنتی، سوسیال دمکراسی و نولیبرالی و غیره که به یک جنبه از این دو پایه بهم بافته نظر دارند، مرزبندی مشخص دارد.

چپ امروز به مسئله کسب قدرت بهر شکل نمی اندیشد، بلکه در برابر دستگاه حکومتی مدافع طبقه های استثمارگر و غیر مردمی نقش اپوزیسیون قوی را ایفا می کند و همدوش با جنبش های اجتماعی مردمی برای به ثمر رساندن درخواست های ممکن و معقولانه و عادلانه سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی توده های مردم تلاش می ورزد و دفاع از حقوق و آزادی های مردم را به اراده و خواست و رای خود آنها موکول می کند و جز از راه مبارزه سیاسی و تکیه بر اراده مردم شیوه دیگری را برای دفاع از این حقوق و بازگشت ناپذیری آن موثر نمی داند.

چپ بدیل عمیقاً معتقد به اصل پلورالیسم در جامعه است و آن را شرط اساسی شکوفایی انسان در جامعه آزاد و دموکراتیک می داند. اکنون که کشورهای جنوب با همه تفاوتها در معرض خطر جدی کمپرادوری شدن دوباره از جانب سرمایه داری جهان قرار دارند، وظیفه چپ امروز مبارزه با اجرای این طرح و ساختن بدیل مناسب در برابر سیاست های ویرانگر نولیبرالیسم جهانی است .

لیبرالیسم نو به مثابه روایت جدیدی از امپریالیسم معاصر با همه توان سرگرم نوسازی سلطه سرمایه داری جهانی بر کشورهای جنوب است . مهم ترین خط های این سیاست تحمیل سیاست دروازه های باز بر جنوب ، قبضه کردن تجارت جهانی ، غارت ثروتهای طبیعی و انسانی جنوب ، وامدار کردن دم افزون این کشورها ، پیاده کردن طرح های اقتصادی، اجتماعی نهادهای برتون وود (بانک جهانی و صندوق بین المللی پول) است . طبق این برنامه قرار است جزیره های ثروتمندی برای ثروتمند در پیوند با اقتصاد جهانی لیبرالیسم نو و اقیانوس فقر برای تهیدستان در کشورهای پیرامونی یا جنوب بوجود آید. البته ، در مقیاس بسیار کوچک سرمشق همان است که در ایالات متحد آمریکا بعنوان ستاد جهانی لیبرالیسم نو شکل گرفته : یعنی تشکیل جمعیت محدودی مرفه در سایه کارتل ها ، تراست ها و انحصارها و ایجاد اقیانوسی از مردم نادر و درمانده در پیرامون آن . همین سیاست از نیمه دوم دهه ۷۰ در اروپا دنبال می شود.

در واقع برنامه این است که قطب های ثروت و صاحبان سرمایه های کلان در سراسر جهان با هم درآمیزند و توده های میلیونی مردم را با فقر وسیع روزی به حال خود واگذارند. بدیهی است که چپ در سیمای امروز فوری ترین وظیفه خود را مبارزه با این نقشه اهریمنی و ضد انسانی می داند و همه توان خود را برای ساختن بدیلی بکار می بندد که مانع از حاکمیت لیبرالیسم نو در همه شکل های آن گردد. آزادی و دموکراسی و مشارکت فعال توده های مردم در تصمیم گیری ها اساس بدیل حکومت ضد نولیبرالی را تشکیل می دهد.

پانویس ها

(۱) حیدر خان عمواعلی ، اسماعیل رائین ، ص ص ۳۸۱ - ۳۸۶

(۲) سوسیال دموکراسی چیست ، انتشارات **Seuil**، ۱۹۷۹ ، ص ۲۵